

گذرا نگاهی بر کتاب «سی و شش صحیفه» و مولف آن



نوشته :
دکتور خوش نظر پامیرزاد



۲۵ میزان ۱۳۹۱

سی و شش صحیفه عنوان کتابی است که سید سهراب ولی داعی اسماعیلی در اواسط عصر نهم هجری قمری آن را به رشته تحریر در آورده است. این کتاب به مسایل حکمت و تأویلات بعضی آیات قرآن اختصاص یافته است. یکی از نایابترین کتاب هایی است که در ادبیات اسماعیلی به زبان دری نگاشته شده است. برخی دیگر این کتاب را به نام «تحفته الناظرین» یاد نموده اند که بر طبق توضیح مولف مسایل حکمت و تأویلات را بر اساس دیدگاه اسماعیلی توضیح و تفسیر نموده که این تفسیر و تأویل را مطابق فهم و برداشت شخصی خود و نیز نظر سایر حکما و محققان انجام داده است.

از قراین معلوم می گردد که پرداختن به این مسایل نیاز مبرم زمان بوده که داعی مذکور این ضرورت را درک نموده و به ادعای خودش به «جماعت ضعیفان و مستجیبان» مدد برساند. زمان تألیف این کتاب برابر به دوره یی است که تعلیمات جدید اسماعیلی بر بنیاد تعلیمات دوره الموت شکل گرفته که در آن زمان امام اسماعیلی مولانا علی ذکره السلام از حالت مستور ظاهر می شود و به تعلیمات مستقیم جماعت اسماعیلی می پردازد که در متن کتاب مولف از آن تذکر به عمل آورده است.

این کتاب به تصحیح هوشنگ اجاقی از جانب «اسماعیلی سوسایتی» در مطبعه کیهان در تهران در سال ۱۳۳۹ ه.ش. به چاپ رسید. متن دری آن شامل ۷۰ صفحه شده که از جمله در سه صفحه آن صحیفه ها فهرست شده و متباقی ۶۷ صفحه دیگر متن صحیفه ها آمده است. در حدود ۱۵ صفحه دیگر در آخر کتاب به زبان انگلیسی آمده که از جمله صفحه اول عنوان به زبان انگلیسی، سه صفحه آن فهرست متن ها، ترجمه ها و مونوگراف هایی که از جانب اسماعیلی سوسایتی نشر گردیده، یک صفحه به معرفی «اسماعیلی سوسایتی» اختصاص یافته و متباقی ۱۰ صفحه دیگر مقدمه نقدگونه بی را دانشمند و محقق اسماعیلی شناس و ایوانف به آن علاوه نموده است.

مطالب این کتاب شامل تحقیق کلمه «کن»، در تحقیق عقل کل، در تحقیق نفس کل، در تحقیق هیولی، در تحقیق طبیعت، در تحقیق جسم کل، در تحقیق ترتیب افلاک، در تحقیق زمان و مکان، در بیان موالید ثلاثه، در بیان قوتی چند در موالید ثلاثه، در بیان ترکیب جسد انسان، در بیان ذکر قوای انسانی، در بیان نفس انسانی، در بیان بقای نفس انسانی، در مراتب نفس انسانی، اشارت به فرشته، پری، دیو و شیطان، هستی عالم، ظهور آدم و حوا، قصه ابلیس بر وجه تأویل، قصه ابلیس نسبت به آدم این دور، در بیان نبوت و نبی مرسل، در بیان وحی، الهام و خواب و تأویل آن، اشارت به ثواب و عقاب، در بیان راه آخرت، مبداء، معاد، شب قدر و روز قیامت، بیان مراتبی که ناطق در کلام خود قیامت نام نهاده، بعضی احوال واقع شده در قیامت، تأویل دو جهان آخرت و دنیا، اشارت به حشرها، در بیان صحایف اعمال و کرام الکاتبین، اشارت به حساب، میزان، صراط و برزخ، اشارت به صراط و برزخ، در بیان بهشت و درهای بهشت، در بیان جوی ها بهشت، در بیان حورالعین و درخت طوبی، در بیان دوزخ و درهای دوزخ می باشد.

مؤلف نامش را در متن کتاب سید سهراب می نویسد، ولی در عنوان چاپ شده آن «سید سهراب ولی بدخشانی» درج گردیده است. هر چند در متن اصلی سید سهراب کلمات «ولی بدخشانی» را در پهلوی نامش ذکر نمی نماید. ولی ضمیمه ساختن این القاب در پهلوی نام سید سهراب نشان می دهد که سال ها پس از مرگش این القاب در نام او افزوده شده و این مسئله نمایانگر آن است که شخصیت سیدسهراب مورد احترام خاص چه در زمان خودش و چه پس از آن بوده که مقام «ولی» را به او نسبت داده اند. از نوشته هایش که در کتاب آمده، نیز این امر استنتاج می

شود. او به شمه‌یی از خصوصیات زنده‌گیش در این کتاب اشاره نموده که در دوازده ساله‌گی سوالات بزرگ فلسفی و عرفانی ذهنش را انباشته اند. بدینسان که ابداع عالم بر چه و چه بوده؟ آیا خداوند را دیده و دانسته می‌توانیم یانه؟ و امثال آن. برای دریافت پاسخ به چنین سوالات ذهنش مصروف بوده، پاسخ‌های گوناگونی را در مخیله‌اش می‌گنجانیده، تا روزی از زبان درویشی بی‌تی را از حکیم ناصر خسرو شنوده که برایش اقعاع خاطر بار می‌آورد و مصمم می‌شود تا پاسخ پرسش‌هایش را از آثار و گفته‌های آن حکیم دریابد. این خصوصیت زنده‌گیش بیانگر یک واقعیت است که در چنین سن و سالی و چنین تجسس به یقین که او را تا مقام «ولی» بودن رسانیده باشد.

از جانبی هم کلمه «بدخشانی» در پهلوی نامش در کتاب مطبوع به چشم می‌خورد. سوالی بوجود می‌آید که چرا کلمه بدخشانی در پهلوی نام سیدسهراب آمده، آیا وی متولد بدخشان بوده یا نه؟ پاسخ به این پرسش ارائه نشده است. در هیچ جای و هیچ اثری از زادگاه او یادی نشده و نیز در هیچ نوشته‌یی از او به این تخلص یاد نگردیده است. در مناطق اسماعیلی بدخشان او به نام سید سهراب ولی از شهرت زیادی برخوردار است. ولی مردم در بدخشان او را بدخشانی نمی‌گویند. از جانبی هم وی در کتابش خود را سید سهراب می‌نویسد. کلمه بدخشانی در پهلوی آن وجود ندارد. پس معلوم می‌شود که کلمه بدخشانی بعدها به نامش افزوده شده و آن هم بیرون از بدخشان.

زادگاه و سال تولد سیدسهراب معلوم نیست. کسانی که در باره وی چیزی نوشته‌اند، به آن اشاره‌یی ننموده و کسانی که به آن تماس گرفته، در مورد زادگاهش دو نظر مختلف را ارائه داشته‌اند. گروهی نوشته‌اند که او در بدخشان تولد یافته است. به احتمال آن‌ها بر کتاب چاپ شده او تکیه کرده و نوشته‌اند؛ از جمله در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی در زیر کلمه بدخشانی آمده است که: بدخشانی، سید سهراب ولی مشهورترین نویسنده اسماعیلی نزاری در منطقه بدخشان در یکی دو قرن پس از سقوط الموت (۶۴۵ق) بود. از زنده‌گی بدخشانی آگاهی‌های دقیقی در دست نیست. وی در آغاز سده ۹ قمری در منطقه کوهستانی بدخشان و احتمالاً در خانواده غیر اسماعیلی تولد یافته و به گفته خودش (ص ۶۸-۶۹) در جوانی به کیش اسماعیلی در آمده است. (۱)

و گروه دیگری نوشته اند که او در شهر انجدان ایران متولد شده است. این گروه بر نظریه یی تکیه کرده اند که در میان مردمان بدخشان تعدادی خود را مربوط به خانواده سیدسهراب می دانند و آن را روایت می کنند که او را از انجدان به یمگان در بدخشان نزد حکیم ناصر خسرو آورده اند. آن ها زنده گی او را به شکل افسانه گونه یی ترسیم می نمایند که گویا در سن پنج ساله گی در زادگاهش دچار مریضی صعب العلاج می گردد و برای مداوا او را به نزد حکیم ناصر خسرو می برند. حتی نام شخصی که او را همراهی می کند، به نام حیدری یاد می نمایند. بنابراین روایت گویا سیدسهراب مورد مداوای حکیم قرار گرفته و صحت یاب شده و همکار حکیم در امور تبلیغ و دعوت می گردد.

با استنتاج از نوشته های سیدسهراب زادگاه او را نباید در بدخشان جستجو کرد. و کسانی که هم به آن مبادرت ورزیده اند، دلایلی ارائه نداشته اند. منبع یی که آن ها بر آن دقیق شده، به احتمال موجودیت کلمه بدخشانی در پهلوی نام سیدسهراب در عنوان کتاب چاپ شده سی و شش صحیفه می باشد که یقیناً آوردن این کلمه محققین را به بیراهه کشانیده است.

در گفتار این گروه از پژوهشگران آمده که گویا سید سهراب ولی از یک خانواده غیر اسماعیلی به دنیا آمده باشد که باز هم بر نوشته خود او از صفحه ۶۸ کتابش استدلال کرده اند که بعدتر مذهب اسماعیلی را پذیرفته است. در صفحه متذکره سیدسهراب ولی در بیان احوال خویش می نگارد: تخیلی چند در متخیله در می آمد، تا روزی از زبان درویشی این بیت حضرت حجت الحق امیرناصر خسرو قدس سره بشنودم:

کس چه می داند کزین گنبد برون احوال چیست
سر فرو کردی اگر شخصی برین بالاستی

و چون تخیلات خود را به آن چه ظاهر این بیت مجماً معنی از آن است مناسب و قریب دید، با خود مقرر داشت که تحقیقات را از متابعان آن حضرت تفحص باید نمود و الامور مرهونه باوقاتها. بعد از آن سلسله داعیه تحصیل علوم یی که در مدارس متداول است، متحرک شده و در مدت قلیل معقول و منقول آن به تأویل و به عقل در آورده شده . . . و مدت دیگر در میان زهاد ریاضتی که ایشان را می باشد مشغول تا کشف کرامات که می گویند، تحصیل نماید. اکثر ایشان را از آن

چه مقصود بود خالی یافت. تا زمانی که هر سلوک و معتقدات ارباب اطلاع حاصل شده، و الحق چون کلیات قواعد عقاید ایشان مطابق و موافق بود به قواعد حکمت، با زیادتی این نکته که کامل مکمل دوره قمریه باید که از نسل علی هاشمی باشد؛
نظم:

آن که می گویند آن خوشتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم

از روی شرع و عقل جز موافقت با این طایفه دیگر طریق مرضی ننمود. (۲)
با تعمق و تأمل در چند مطلب از این گفتار سیدسهراب استنتاج می گردد. این که وی با گفتار حکیم ناصر خسرو در دوران طفولیت آشنایی نداشته، از زبان شخص ناشناسی به گفتار او آشنا می گردد، آغاز تحقیقات از تابعان حکیم ناصر خسرو این را ابلاغ می دارد که خود در اوایل از تابعان حکیم نبوده است. این نکات دلیل آن شده می تواند که سید سهراب از یک خانواده غیر اسماعیلی سربلند کرده و از تعلیمات ناصر خسرو در آن سن و سال آگاهی نداشته است.

نکات بالا این حقیقت را کاملاً تثبیت می دارند که سید سهراب متولد بدخشان نبوده و آن طوری که در میان اسماعیلیان بدخشان این ادعا وجود دارد که وی در انجدان به دنیا آمده است؛ به حقیقت نزدیکتر می باشد. به این دلیل که اگر وی متولد بدخشان می بود، از همان دوره طفولیت به سخنان حکیم ناصر خسرو بلدیت داشته و تجهیز می بود. ولی نکته بالا به آن صحنه می گذارد. در صورتی که اوضاع در انجدان که سید سهراب در آن تولد یافته، نسبت به بدخشان کاملاً متفاوت بود.

انجدان گر هگاه اندیشه های تازه نضج یافته اسماعیلی بعد از الموت، عرفان شیعه دوازده امامی و نیز اندیشه های عرفان تصوفی شده بود که در یک پلورالیسم فکری این جامعه در حال رشد بود که سید سهراب در آن قد بر می افرازد. برایش زمینه موجود بوده تا در دوازده ساله گی پرسش های فیلسوفانه محیط فکری او را تشکیل بدهد. این پی آمد قانونمند تعلیمات الموت بود که با وجودی که ویرانگری ها، قتل و غارت مغل بر حاکمیت رسمی الموت خاتمه بخشیده بود، مگر تأثیرات ریشه یی و عمیق آن نه فقط بر جامعه اسماعیلی نجات یافته باقی بود، بلکه بر جوامع شیعی دوازده امامی و جوامع تصوف نیز ریشه دوانیده بود. چنین وضعیتی در انجدان بود که سید سهراب در آن تحصیل علوم تأویلی نموده و به تأویل و به عقل برابر آوردن معقول و منقول دست می یابد. این گفتارش موید آن است که او

مقامات اسماعیلی را یکی پی دیگری طی نموده که تا به مقام داعی می رسد و به جمع داعیان اسماعیلی می پیوندد. محافل و مجالس تصوف را به صورت عملی می آزماید و سرانجام بنا به استنتاجش قواعد عقاید اسماعیلی را منطبق با حکمت زمان می یابد، آن را می پذیرد و از این بهتر اندیشه یی را نمی یابد.

این بخش از زنده گی سید سهراب ولی که خود آن را توضیح می دارد، بر ادعای تعدادی که به صورت افسانه گونه در مورد او نقل می کنند، خط بطلان می کشد. آن ها می گویند که گویا سیدسهراب در پنج ساله گی به مریضی علاج ناپذیر مبتلا شده و خواب می بیند تا او را نزد حکیم ناصر خسرو به یمگان بدخشان ببرند.

«حیدری» او را در بین کجاوه نزد حکیم رسانیده باشد. در دوام این قصه می آورند که سیدسهراب مورد مداوای حکیم قرار گرفته و صحت یاب می گردد و سپس در جمله شاگردان او قرار می گیرد که حکیم همه صلاحیت های کار دعوت را گویا به او می سپارد. در صورتی که نوشتار سیدسهراب این حقیقت را برملا می سازد که وی در پنج ساله گی به دیار بدخشان نشتافته و نه تنها که حکیم ناصر خسرو او را تداوی ننموده بلکه هیچگاهی هم ناصر خسرو را ندیده است. بلکه تعلیمات سیدسهراب در زادگاهش در انجدان تکمیل شده و او به عنوان یک داعی به بدخشان آمده است. در بدخشان با آثار ناصر خسرو بیشتر دسترسی پیدا می کند که در کار دعوت و تبلیغ خویش وسیعاً از آن استفاده می برد. از واقعیت دور نخواهد بود که سیدسهراب برای تعلیمات جدید اسماعیلیه بعد از دوره الموت که در انجدان در دربار امام شکل یافته، از جانب امام وقت خویش به بدخشان توظیف گردیده باشد. زمان حیات سیدسهراب با دوره مولانا مستنصر بالله دوم و مولانا عبدالسلام امامان اسماعیلی برابر است که در دربار امامت این دور از امامان اسماعیلی زبان فارسی دری از عظمت بزرگی با نصیب بوده که مولانا عبدالسلام خود اشعاری به زبان فارسی سروده است.

کتاب سی و شش صحیفه و مولف آن در آن مقطع زمانی برخی زوایای تاریک در حیات اسماعیلیان بدخشان را روشن می سازد. این اثر بعد از آثار حکیم ناصر خسرو یگانه منبعی است که عقاید و اندیشه های اسماعیلیان را به شکل نوشتار بیان می دارد. سال تالیف این کتاب زمان حیات سیدسهراب ولی را مشخص ساخته و یک اشتباه تاریخی که تعداد زیادی آن را تکرار می نمایند، برملا

می سازد. مطابق به اظهارات تعدادی از خانواده های پیران بدخشان آن ها مقام پیری را که گویا از حکیم ناصر خسرو به سیدسهراب ولی سرسلسله خانواده گی شان رسیده به ارث برده اند. آن ها حکیم ناصر خسرو و سید سهراب ولی را همعصر می شناسند. در صورتی که حکیم ناصر خسرو در پایان عصر چارم هجری متولد شده که خودش می فرماید:

بگذشت ز هجرت پس سه صد نود و چار
بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر (۳)

سید سهراب ولی بنا به نوشته خودش در عصر نهم هجری متولد گردیده که در بخشی از کتابش می نویسد: خاتمه - در شهر سنه سته و خمسین و ثمانمانه (۸۵۶ هجری) این رساله در سلک تحریر در آورده شده و در شرح شمه یی از احوال طلب خود باز نموده می شود. (۴)

طوری که دیده می شود تفاوت دوره حیات این دو ابرمرد سخن بیش از چار قرن می باشد که ادعای آنانی که آن ها را همعصر قرار می دهند، باطل می سازد. و ایوانف محقق بزرگ اسماعیلی شناس که در این راه گام های پرصلابتی نیز برداشته و جای دارد که کار او را به ستایش گرفت؛ حق به جانب است که سی و شش صحیفه سیدسهراب ولی را یک سند تاریخی مهم برای اسماعیلیان بدخشان حساب کند. (۵)

کتاب سی و شش صحیفه از چند نقطه نظر حایز اهمیت بزرگی نه تنها به اسماعیلیان بدخشان بلکه برای اسماعیلیان جهانی می باشد:

- این اثر ارزش تاریخی خود را از نظر زبانی دارد که در شکل خویش بعد از دوره الموت نخستین اثر به زبان دری در سرزمین بدخشان در میان اسماعیلیان می باشد.

- روشنگر راه مشخص عقیده تی اسماعیلیان بعد از سالیان متمادی پس از آثار ناصر خسرو است. که آمیزشی از تعلیمات اندیشه آن فرهیخته یعنی حجت خراسان و تعلیمات دوره جدید پس از الموت است. کسانی که در عقاید اسماعیلی وارد بوده و این اثر را مرور کرده اند، به صراحت تاثیر فلسفه و منطق آن حکیم را در این اثر می یابند. مولف در این اثر خود در چندین

موضع از ناصر خسرو نامبرده است. - در دائره المعارف بزرگ اسلامی زیر عنوان بدخشانی سید سهراب ولی در مورد این اثر آورده شده است که بدخشانی در این کتاب عنوان «دعوت هادیه» و «ارباب تعلیم» را (که اولی مورد استفاده اسماعیلیان دوره فاطمی و دومی مورد استفاده اسماعیلیان نزاری دوره الموت بوده) به جامعه مذهبی خود اطلاق می کند و از سلسله مراتب دعوت اسماعیلیه دوره فاطمی نیز که در زمان الموت و بعد از آن هیچگاه در میان اسماعیلیان نزاریه تحقق نیافت، سخن به میان می آورد. یعنی از ناطق، اساس و امام مراتب باب، حجت، داعی و مأذون را بر می شمارد (صفحات ۸، ۲۵، ۲۶) و همچنین به تاریخ ادواری مقدس بشر و پیامبران و ناطقان آن دورها - که از باورهای مهم اسماعیلیان نخستین و دوره فاطمی بوده، اشاره دارد. (۶)

- تا اندازه عناصر اصلی تعلیمات دوره الموت را محفوظ داشته و آن را بیان نموده است. به خصوص «فصول مبارک» (قرار یادداشت و. ایوانف فصول مبارک چنانکه شناخته شده است، یک مجموعه موعظه ها و نامه های امام حسن علی ذکره السلام در الموت بود) و هم چنین یادآوری از کتاب های فیلسوف بزرگ دوره الموت نصیرالدین طوسی و نیز از حسن بن صباح که صرف به نام سیدنا یادآور شده و هم چنین تأویل اسماعیلی قیامت را به طور مختصر شرح می دهد که طبق تعالیم اسماعیلیان آن دوره ظهور امام بوده است. دائره المعارف بزرگ اسلامی به این موضوعات نیز اشاره کرده است.

- کتاب سی و شش صحیفه حکیم ناصر خسرو را به لقب حجت الحق می شناسد. در این کتاب حکیم ناصر خسرو «پیر» گفته نشده است. و. ایوانف می نویسد که تمام این واضحاً بر کارهای ناصر خسرو بنا یافته است. توجه باید کرد که او در این جا هرگز «پیر» نام گرفته نشد. (۷) از این گفتار معلوم می شود که مقام «پیر» در ادبیات رسمی وجود نداشته و بعدها با نزدیکی اسماعیلیه و تصوف این مقام به رهبران مذهبی خطاب شده است.

- این کتاب روال کار سیدسهراب را نشان می دهد که برای ارائه دادن پاسخ به مشکلات آن زمان جماعت اسماعیلی مصروف بوده است. این کتاب که پاسخگوی تعداد زیادی از پرسش ها بوده و این داعی برای باز نشانیدن

عطش جماعت سعی ورزیده تا به طور موجز و مختصر مطالب را بنگارد. و نیز برای توضیح برخی مطالب تعهد می سپارد که آن را بنویسد. از این تعهد چنین نتیجه بدست می آید که او با این کار خواسته تا قبل از قبل آن هایی را که سوالی در ذهن داشته، متقاعد بسازد که به هر مشکل آن ها رسیده گی خواهد کرد. از این رو در این کتاب از چند عنوان رساله نام می برد که قصد دارد آن ها را تألیف نماید. از رساله «حدودیه» نام می گیرد که خواهد نوشت؛ به این گونه: و این مرتبه عام است جمیع اشخاص انسانی را و به تحقیق بیان و اقسام هر یک از وحی و الهام و خواب در رساله «حدودیه» خواهد گفته شد. (۸) هم چنین وعده سپرده که اگر توفیق حاصل شد، به شرح مسایل آسمانی افلاک را در مراتب نفس در رساله «اسرار النطفه» خواهد پرداخت. (۹)

این که آن تعهد و این وعده را بجا آورده یا نه؟ روشن نیست و در هیچ منبعی تا کنون نام این دو اثر به چشم نرسیده است. ولی آن چه انجام داده، کتاب دیگری تألیف نموده که خود در سی و شش صحیفه با توضیح «ایام» هر «یوم» را تأویل نموده که زمان ظهور قائم، زمان کشف لوای امامت در دوره حضرت مولانا حسن علی زکریه السلام و شمه یی از بیان این دو ظهور در رساله به نام «روضته المتعلمین» بیان داشته که متأسفانه این کتاب نیز تا حال بدست کسی دیده نشده است. (۱۰)

با شمردن اهمیت این کتاب در حیات اسماعیلیان می توان گفت که یکی از ویژه گی های این کتاب توضیح حکمت و تأویلات برخی از آیات قرآن به زبان عام فهم و قابل درک ساختن آن است. بحثی را که در موضوعات مولف به راه انداخته به طور موجز بیان نموده و با این توانایی مفاهیم را برای علاقمندان حکمت و تأویل به زبان ساده با حفظ اصالت فلسفی و عرفانی ارائه داشته است. طور مثال؛ مفهوم هیولی را چنین توضیح میدارد: هیولی از دو لفظ عربی است که از هر یک چیزی انداخته شده، اول چنین بوده؛ هیو اولی. معنی هیو ساختگی است و معنی اولی، اول. از لفظ هیو؛ همزه را انداخته و از لفظ اولی؛ الف و واو را، و هیولی گفته شد. یعنی آماده گی اولی. از این سبب هیولی را جوهر منفعل گفته اند که او را هیچ فعل نیست، غیر از قبول صوری که بدو فایض گردد. (۱۱)

همین طور در تأویلاتی که از آیات قرآن نموده، آن را به منطق زمان کاملاً سازگار ساخته است. چنانچه در مورد ابلیس می آورد: و شیطان اشارت است به قوه واهمه که حواس را از متابعت عقل باز می دارد و شخص را به وسواس حسی گمراه می گرداند و آن چه رسول فرموده که به عدد هر بنی آدمی شیطانی آفریده شده، اشارت به همین قوه واهمه، که هر شخص انسانی را قوه واهمه‌یی است. (۱۲)

مولف کتاب با همه دقتی که در تأویل و حکمت بخرچ داده، در برخی موضوعات با استدلال بر علوم طبیعی همان خطایی را مرتکب می شود که پیشرفت این علوم در آن زمان به آن درجه بوده است. با گذشت زمان علوم طبیعی به مدارج بالایی دست یافته و آن استنتاجات علمی از اعتبار افتادند. طور نمونه در صحیفه هفتم در ذکر ترتیب افلاک و عناصر آورده شده است: «مشهور چنانست: فلک الافلاک بعد از جسم کل است و بعد از او فلک البروج پید گشت، بعد از او فلک زحل و بعد از وی مشتری و بعد فلک مریخ و بعد از او فلک شمس و بعد فلک زهره و بعد فلک عطارد و بعد فلک قمر و در زیر فلک قمر اول کره آتش است و بعد از وی کره هوا و بعد کره آب و بعد کره خاک.» (۱۳) پیشرفت علم کیهان و ستاره شناسی امروز نتیجه دیگری حصول داشته است.

همچنان در دیگری موصوف می گوید: «حکما اجناس مرکبات را بر سه مرتبه نهاده اند: جماد، نبات و حیوان. و این سه مرتبه را به جهت آن موالید گفته اند که هر چیز از مرکبات که به عالم شهادت می آید از این سه مرتبه بیرون نیست.» (۱۴) در صورتی که ساینس امروز نتیجه دیگری را ابلاغ می دارد. گذرا نگاهی بر کتاب سی و شش صحیفه اثر داعی اسماعیلی سید سهراب ولی این واقعیت را بیان میدارد که این کتاب یک تجدد فکری اسماعیلی را در آن دوره نشان می دهد.

منابع و مأخذ:

- ۱- www.encyclopaediaislamic.com
- ۲- سی و شش صحیفه، سید سهراب ولی بدخشانی، تهران، ۱۳۳۹ ش، صفحه ۶۹.
- ۳- دیوان ناصر خسرو، با مقدمه نصرالله تقوی، تهران، سال طبع ۱۳۷۲، چاپ سوم، صفحه ۱۷۳.

- ۴- سی و شش صحیفه، صفحه ۶۸.
- ۵- سی و شش صحیفه، مقدمه به زبان انگلیسی، صفحه ۱۲.
- ۶- www.encyclopaediaislamic.com
- ۷- سی و شش صحیفه، مقدمه به زبان انگلیسی، صفحه ۳.
- ۸- سی و شش صحیفه، صفحه ۴۶.
- ۹- سی و شش صحیفه، صفحه ۱۹.
- ۱۰- سی و شش صحیفه، صفحه ۵۵.
- ۱۱- سی و شش صحیفه، صفحه ۱۱.
- ۱۲- سی و شش صحیفه، صفحه ۳۶.
- ۱۳- سی و شش صحیفه، صفحه ۱۸.
- ۱۴- سی و شش صحیفه، صفحه ۲۰.